

# پست مدرن به روایت جان هیک

رامین وصلی

در عصر حاضر واژه پلورالیسم، شمع محفل اهل نظر و روشنفکران است به طوری که در هر موضوعی بحث پلورالیسم، نشانگر سعه‌ی صدر و وسیع‌النظر بودن تلقی می‌شود. زیرا که به نظر می‌آید دیگر متاع مطلق گرایان در بازار امروز خریداری ندارد؛ همچنان که در اوایل قرن بیستم، سخن قائلان به متافیزیک بی‌معنا تلقی می‌شد زیرا سیطره‌ی علم و اندیشه‌ی پوزیتیویستی، میدان را بی‌رقیب یافته بود. آرا متفاوت و حتی متضاد اندیشه‌ی بشر گاهی از رشد و شکوفائی و خلافیت نشان دارد و گاهی از یک بحران خبر می‌دهد.

پلورالیسم به روایتی از نظر معرفتی و فلسفی قدمت چندانی ندارد. چنانکه برخی سابقه آن را در فلسفه، اولین بار در کتاب "مابعدالطبیعه" لوتسه در سال ۱۸۴۱ می‌دانند.<sup>(۱)</sup> البته شاید بتوان سابقه‌ی این بحث را به پروتاگوراس و سخن مشهور او "انسان مقیاس هر چیز است" بازگرداند. در دوره‌ی جدید، طلعه دار این بحث نیچه و پس از او پست مدرن‌ها و اندیشه‌های هرمنوتیک می‌باشند.

بطور کلی می‌توان پلورالیسم را دو حوزه مطرح نمود، یکی پلورالیسم معرفتی یا فلسفی و دیگری پلورالیسم فرهنگی. حوزه‌ی پلورالیسم معرفتی همان طور است که در سطور قبل مطرح شد. در این حوزه بر این باورند که حقیقت مطلق نیست و حتی حقیقتی وجود ندارد و حقیقت نسبی است. حقیقت، وابسته به نگرش و افق فکری ماست. البته باید توجه داشت که وقتی می‌گوئیم حقیقت وجود دارد اما نسبی است با زمانیکه می‌گوئیم حقیقت وجود ندارد و نسبی است، نتایج و ثمرات متفاوتی را در بردارد. گزاره‌ی دوم، تلقی پست مدرن‌ها و پروتاگوراس محسوب می‌شود. به همین دلیل است که می‌توان پست مدرن‌ها را سوفسطائیان عصر جدید قلمداد کنیم.

اما پلورالیسم فرهنگی که نتیجه‌ی منطقی پلورالیسم معرفتی است مانند آن، دو حالت به خود می‌گیرد: توصیفی و ارزشگذارانه. در حالت توصیفی، نظر بر آن است که فرهنگ‌های متعددی وجود دارد و بالطبع انسانهای متفاوتی نیز پدید می‌آیند که از نظر خلیات، آداب و رسوم و اندیشه به فرهنگ خودشان وابسته هستند. البته این حالت توصیفی از واقعیت است و کسی آن را انکار نمی‌کند.

در حالت دوم گفته می‌شود که فرهنگ‌های متعدد وجود دارد و هر یک برای خود معتبر تلقی می‌شود و نمی‌توان گفت که کدام بهتر است. معیاری برای سنجش آنها وجود ندارد. پس هر فرهنگی، اعتبار خاص خودش را دارد و تمام آنها مساوی هستند. به عنوان مثال همان اندازه که فرهنگ بومیان استرالیا اعتبار دارد، فرهنگ

جدید نیز معتبر فرض می شود ارزش هر دو مساوی است . بدین ترتیب کسی که چنین نگرشی را اتخاذ کند ، آگاهانه یا ناآگاهانه مفهوم ” پیشرفت “ را انکار نموده است .

جان هیک فیلسوف و الهیات دان انگلیسی ، چند دهه است که به تحقیق و تتبع درباره دین پرداخته و چند سال است که نظریه ی ” پلورالیسم دینی “ را مطرح ساخته و در اقصی نقاط عالم ، علاقمندان از نظریه های او بهره می گیرند . او می گوید که با مشاهده ی انسانهای زاهد و پرهیزگار در سایر ادیان به این نتیجه رسیده که همه ی ادیان می توانند به حقیقت و نجات و رستگاری دست یابند و نجات مختص مسیحیان نیست . او معتقد است که کاتولیک ها در شورای واتیکان دوم ( ۱۹۶۰ ) انحصارگرایی را کنار گذاشتند و شمول گرایی را اتخاذ کردند . کارل رانر ، سایر ادیان را ” مسیحیان بی نام و نشان “ نامید اما بعدها مورد اعتراض هانس کونگ که این نام را نیز توهینی به سایر ادیان می دانست ، قرار گرفت اما هیک بر آن است ، با ارائه نظریه ” پلورالیسم دینی بر این معضل “ فائق آمده و از کاتولیک ها و پروتستانها فراتر رفته است . او اعتقاد دارد که مسیح خدا نیست و از ” تجسد “ و حلول خدا در عیسی تفسیری دیگر ارائه می دهد و این حلول برای هر انسانی که خود را فراموش کند و به خدمت عالم انسانی قیام نماید، صادق است به همین دلیل او خدا محوری را به جای مسیح محوری می نشاند .

در ادامه ی این مقاله برآنیم که نشان دهیم که اعتقاد به ” پلورالیسم دینی “ هر چند دلفریب و جذاب بنظر می آید اما به همان مشکلات پلورالیسم معرفتی ( نسبیست محض ) دچار می شود . به همین منظور ابتدا آموزه های اساسی آن را توضیح می دهیم و پس از آن به نقدش می پردازیم .

جان هیک معتقد است :

- ۱- وحی ، الهی نبوده و بشری است .
- ۲- پلورالیسم هم در معرفت و هم در رستگاری است ، ادیان هم ارزند.
- ۳- گوهر دین ” تجربه ی دینی “ است . این تجربه برای دیندار و غیر دیندار اتفاق می افتد این تجربه ی دینی ، حاصل برخورد با امر متعالی و نامحدود است .
- ۴- تمام قصد و هدف دین ، برپاکردن انقلابی کپرنیکی است بدین معنی که آن تحول و انقلاب درونی مهم است که تغییری در رفتار و سلوک در بردارد . ایمان ، رویکردی پیش استدلالی است و بحث عقلانی در باب دین جایی ندارد . به عبارتی دیگر تلقی عارفانه از دین مطمح نظر است زیرا دین امری وجودی است .
- ۵- گزاره های دینی ابطال پذیرند .

هیك معتقد است كه وحی ، الهی نیست و كاملاً بشری است . هر كس با توجه به شرایط فرهنگی خاص به نحوی با امر متعالی برخورد کرده و تجربه ی دینی را كسب نموده و تفاوت ادیان بخاطر تفاوت فرهنگها است و از این رو تمام ادیان هم از یكدیگرند . از سوئی دیگر ملحدان نیز می توانند دارای چنین تجربه دینی باشند . در ابتدا باید متذکر شد كه آیا دینداران می پذیرند كه منشأ ادیان بشری است ؟ بویژه آنكه اكثریت دینداران بر اساس نظر عبدالكريم سروش معیشت اندیش هستند و پلورالیسم در میان آنان راهی به جایی ندارد .<sup>(۲)</sup>

سروش در مصاحبه ی خود با جان هیك همین نكته را مطرح می كند و معتقد است كه دیندار معیشت اندیش بر این باور است كه تمام حقیقت نزد اوست ؛ و اكثریت با آنان است . اگر چنین باشد دیندار حقیقت اندیش و تجربت اندیش به زعم سروش دیدگاه پلورالیستیك دارند و اقلیت كمی چنین هستند و در سراسر تاریخ چنین دیندارانی به زعم سروش ( حقیقت اندیش و تجربت اندیش ) از تساهل و تسامح و رواداری نسبت به سایر ادیان برخوردار بوده اند . گذشته از این ، خود جان هیك معتقد است كه اكثریت دینداران روستائی بیسوادند به عبارتی دیگر كسانی هستند كه دغدغه ی نان بخور و نمیر دارند<sup>(۳)</sup> پس مخاطبان نظریه پلورالیسم دینی چه كسانی هستند ؟! حتی اگر هیك ، وحی را الهی بداند باز برای اینگونه دینداران پلورالیسم دینی منظور تان را نفهمیدم ! البته هیك آرزو دارد ، به مرور زمان این مسئله نزد دینداران معیشت اندیش اتفاق بیافتد . آیا چنین امری ممكن است ؟ یعنی روزی فرا رسد كه همگان ، دیندار معرفت اندیش و تجربت اندیش شوند . ضمناً در نگاه هیك ، تجربه ی دینی و برخورد با امر متعالی ، حالتی عرفانی دارد . آیا پیروان ادیان همگی از تجربه ی دینی و عرفانی متدین شده اند ؟! زیرا اكثریت آنان را در زمره ی معیشت اندیش دانستیم !

پس نتیجه ی دیدگاه پلورالیستیکی به ادیان چیست ؟ اكثریت دینداران كه معیشت اندیش هستند و انواع دیگر دینداران نیز به این موضوع قائلند . اگر این دیدگاه برای این است كه اختلاف بین ادیان كمرنگ شود ؛ هیك با اعتقاد به بشری بودن وحی ، تیشه بر ریشه ی حقانیت دین زده است و اعتبار و حقانیت ادیان را زیر سؤال برده و تشخیص ادیان حقیقی و كاذب را مختل ساخته است . مضافاً بر اینکه پلورالیسم فرهنگی از نوع ارزشگذارانه ی هیك ، دچار همان مشكل قائلان به چنین نظریه ای می شود كه در ابتدای مقاله اشاره شد . آیا توتمیسم و مسیحیت از یك اعتبار برخوردارند ؟ آیا توتمیسم و مسیحیت بر تمدن بشری تأثیر یكسانی داشته اند ؟ آیا هر تجربه ی دینی با امر متعالی صادق است ؟ مرز میان توهم و حقیقت كجاست ؟ اینگونه نگاه پلورالیستیکی لادری گری و شكاكیت را اشاعه می دهد . از این روست كه برخی برآند كه پذیرفتن نظریه ی هیك ، همسوئی با نظریه ی شك گرایان است . البته باید متذکر شد ، مشكل اصلی همان مفروضات اولیه در نظریه ی هیك یعنی پلورالیسم معرفتی ( نسبیست محض ) و پلورالیسم فرهنگی ارزشگذارانه است . این مشكل گریبانگیر هر كسی است محتوای آن تفاوتی ندارد . هیك در بحث پلورالیسم در توضیح علل كثرت ادیان ، دچار مشكل

می شود زیرا آنچه را در یک دین به عنوان حقیقتی حیاتی تصدیق می شود در بعضی از ادیان انکار می شود. اگر چه هیک در صدد آن است که با کمرنگ کردن اختلافات، هسته ی مشترکی را در همه آنها باز یابد که بتواند در برابر استدلالهای عقلانی مصون بماند. او تلاش می کند که با طرح پلورالیسم دینی سخنی جذاب و امروزی تر نسبت به انحصارگرایی و شمول گرایی ارائه کند.

هیک برای مستدل ساختن نظریه ی خود به مفاهیم نومن و فنومن کانتی متوسل می شود و بدینوسیله تلاش می کند که کثرت ادیان را با این اصطلاح کانتی تبیین نماید. واقعیت غائی که در پشت ادیان حضور دارد همانند نومن دست نیافتنی است و آدمی می تواند فقط از طریق تعامل بین آن و بسترهای تاریخی و فرهنگی خویش به درکی از آن نائل شود. حاصل این تعامل همان فنومنی از نومن (حقیقت دین) است که در قالب معرفتی دینی بدست می آید. هیک در اینجا تذکر می دهد که این استدلال، راه را برای صادق قلمداد کردن هر دیدگاهی از امر قدسی نمی گشاید<sup>(۴)</sup>

او معتقد است که تاریخ می تواند گواه صدق و کذب آن باشد. معیار هیک برای تمیز و تشخیص حقانیت ادیان چنین است:

”... هر تلقی مذهبی که از دل یک تجربه دینی و حیانی بیرون آمده و در بستر یک سنت متداوم امتحان خود را پس داده باشد و در طول قرن ها آدیان قوام و دوام ایمانشان معطوف به آن شده باشد، و نیز میلیون ها نفر به آن گرویده باشند می تواند موجهه ای عمیق و گرانبه با واقعیت متعالی را بنمایاند.“<sup>(۵)</sup>

البته پذیرش این معیار سخت است زیرا به طور مثال اگر یهودیان، هنگام ظهور حضرت مسیح می خواستند با چنین معیاری مسیح را بپذیرند به قرنهای زمان نیاز داشتند البته همین کار را یهودیان فعلی انجام داده اند و هنوز بر باور خود مستقیم هستند!

از سوی دیگر، اگر گوهر دین از نظر هیک تجربه ی دینی باشد و ملحدی بخواهد از تجربه او بهره مند شود و به راه راست هدایت شود از کجا بداند که این تجربه ی دینی و حیانی است؟ آیا باید قرنهای صبر پیشه کند؟! از این گذشته تمیز تجربه بشری و و حیانی در نظریه هیک دشوار است. بطوریکه حتی برخی از کثرت گرایان دینی شدیداً مایلند که مارکسیسم الحادی و اومانیسم طبیعت گرایانه را در اردوی ادیان وارد کنند و آنها را در مقام و منزلتی مشابه ادیان توحیدی قرار دهند.<sup>(۶)</sup>

هیک در این خصوص استدلال می کند که امر متعالی نامحدود است اهمیت این استدلال در این است که او می خواهد مخاطب را متقاعد کند که شناخت حقیقت دین و به تبع آن، سهم بودن ادیان در آن حقیقت، از حدود افواه و عقول بشری خارج است به همین دلیل می گوید:

” اگر همانگونه که مورد تأیید همه ادیان است ، واقعیت الهی امر نامحدودی است پس نمی توان او را به مقراض دسته بندی های بشری فروکاست . تلقی متشخص و غیر متشخص از خداوند و تلقی داور و پدر از او ، همه می تواند بر صواب باشد “. (ص ۵۷ مدرسه ۲)

پیتر بابرن معتقد است : ... بنظر من از گزاره ” واقعیت متعالی نامحدود است “ نمی توان به نتیجه ای واضح و مشخص رسید و از این رو مدعای هیک به حد محدودی از توانائی اقناع دارد . از سوئی ، در اینجا سخن هیک به همان شک گرائی که او از آن می گریزد ، بسیار نزدیک می شود . او (هیک) در باره ی واقعیت متعالی می نویسد : و (خداوند) موجودی است که به دام مقولات ذهنی می نمی افتد ، در نتیجه معرفت بشری گنجایش شناخت خداوند را ندارد ... اگر قادر بودیم که خداوند را تصریحاً تعریف کنیم و کنه ذات او و صفاتش را بشناسیم و برشمریم که دیگر او خدا نبود . آنچه ذهن می تواند به آن راه یابد و از آن تلقی پیدا کند صرفاً تصویری محدود و نارسا از خداوند است .<sup>(۷)</sup>

پیتر بابرن بر این باور است : ” هیک چگونه به بی اعتقادی و الحاد پهلو زده است ؟ هیوم در ” گفت و گوهائی درباره دین طبیعی “ به این نکته اشاره کرده است که کسانی که در پی اثبات عدم درک کامل خداوند توسط عقول بشریند ، در حقیقت در پی نوعی از بی اعتقادی اند . اگر کسی بگوید که به خداوند معتقد است برای اینکه به اعتقادش معنا دهد باید بتواند پاسخی برای این سؤال فراهم کند که ” به چه چیز ایمان داری ؟ “ ... اگر او منظری متعالی و واحد نسبت به ادیان جهان اتخاذ کند اما قادر به توصیف و توضیح آن نباشد ، در معرض این اتهام قرار می گیرد که سخنی بی معنا و بی وجه گفته است اما اگر در این توصیف این منظر فراتر ، توفیق پیدا کند ، آنگاه باید بر مسند قضاوت درباره ی حقانیت ادیان مختلف قرار گیرد و این همان چیزی است که او از آن پرهیز می کند “. (ص ۵۷ مدرسه ۲)<sup>(۸)</sup>

در خصوص مفهوم خدا و عدم توانائی برای تعریف صفات و کنه ذاتش ، هیک درست می گوید اما مشکل او ، سازگاری این مفهوم با خدای انسان وار در سنت ادیان ابراهیمی است از این رو به مفهوم Deism نزدیک می شود . او می گوید : ” ... در سنت ادیان ابراهیمی ما به خدای انسان وار احتیاج داریم ... ضمناً این را هم بگویم که به خدای انسان وار ادیان ابراهیمی هیچ باوری ندارم “. (ص ۵۴ مدرسه ۲)<sup>(۹)</sup>

از سوئی دیگر اگر منظور هیک از این نظریات ، دعوت دینداران به تساهل و تسامح و مدارا باشد ، باز جای سؤال دارد . زیرا همانطور که پیشتر ذکر شد ، اکثریت دینداران معیشت اندیش هستند و توجهی به چنین نظریاتی ندارند . کسانی که توجه می کنند یا معرفت اندیش یا تجربت اندیش هستند که به چنین دیدگاهی قائلند و اهل تسامح و مدارا می باشند . گذشته از این برای کسی که در غرب زندگی می کند ، چنین مسائلی حل شده

و با توجه به اعلامیه ی حقوق بشر ، حرمت همه ی ادیان تصریح شده پس چه نیازی به پلورالیسم است؟! آیا اخیراً برای اعلامیه ی حقوق بشر مبنای فلسفی تدوین می کنند؟

در اینکه دینداران باید به ادیان دیگر احترام بگذارند ، شکی نیست و از ویژگیهای مؤمن حقیقی تلقی می شود زیرا مؤمن حقیقی ، هر فردی را آیتی از حضرت رحمان می پندارد اما نکته ی مهمتر به عقیده ی نگارنده این است که اگر دیدگاه پلورالیستیکی برای ایجاد آرامش و صلح و صفا بین ادیان باشد ، بار اخلاقی چندان متعالی در بر ندارد . زیرا عمل اخلاقی و سترگ در آن است که با توجه به تفاوت ها انسان بتواند دیگران را مانند هم کیشان خود دوست بدارد و الا اگر قرار باشد برای ایجاد آرامش و صلح و صفا، نظریه ای را بر خلاف میل و باور فرد تحمیل کرد ، امری ممدوح انگاشته نمی شود.

هیچ معتقد است که به دنبال بررسی استدلالی و عقلانی دین نباشید به فکر تجربه ی دینی باشید . اگر چنین باشد ، فرض کنیم فرد ملحدی بخواهد دینی را برگزیند ، چگونه باید به این امر مبادرت کند ؟ البته دوباره همان سؤال قبل مطرح می شود آیا همه ی پیروان ادیان با تجربه ی دینی و برخورد با امر متعالی به دین خود گرویده اند ؟ آیا عقل در این خصوص راهگشا نیست ؟ شاید هیچ بگوید احتیاجی به این کار نیست . اومی تواند خودش با امر متعالی برخوردی حاصل نماید . اگر اینطور باشد دیگر چه نیازی به دین و نظریه ی پلورالیسم دینی است ؟ بویژه آنکه این تجربه ، شامل ملحدان نیز می شود پس به تعداد انسانهای روی زمین دین بوجود می آید . تجربه ی دینی به مثابه حقیقت و جوهر جدیدی نیست . مهم ترین زمینه ها برای شکل گیری مفهوم تجربه دینی در تاریخ غرب پروتستانیسم و الهیات دئیستی (Deistic theology) فیلسوفان عصر روشنگری بویژه در فرانسه و انتقادهای عقلانی فلاسفه ای چون کانت و هیوم می باشد. اصل ” همه کشیشی “ پروتستانیسم ، شکافی بین پیوندهای دینی مؤمنین مسیحی با یکدیگر و بویژه با کلیسا ایجا کرد . فردگرایی حاصل از این طرز تلقی ، دین را به حیظه ی خصوصی فرد سوق داد به طوری که ارتباط قلبی مؤمن با خدای خودش از اهمیت زیادی برخوردار شد . اما عامل دیگر ، ناتوانی مسیحیت در برابر مدرنیته و ضربات سهمگین آن بر دین بود که از الهیات دئیستی نشأت می گرفت . البته همانطور که فرد صاحب نظری چون کاسیرر خاطر نشان می کند ، ضربات کوبنده ی فیلسوفان فرانسوی در عصر روشنگری بیشتر متوجه خرافات بود تا دین .<sup>(۱۰)</sup>

الهیات دئیستی ، اندیشه ی خدای شخصی و انسان وار را رد کرد و علت آفرینش و خلقت و خلق عالم را به خدایی که مانند شخص نیست ، محول کرد . بر اساس این نظریه ، خداوند ، عالم را آفرید و پس از آن عالم را به حال خود رها کرده و از این پس ، عالم بر اساس قوانین خود کار می کند . آغازگر چنین فکری دکارت بود و از این پس متهم شد که خدای مسیحیان را به یک خدای ساعت ساز تقلیل داده است .

البته در رشد و شکل‌گیری دئیستی بجز فلسفه‌ی دکارت، عوامل دیگری چون علاقه‌ی سیاسی به تساهل دینی و انکار مرجعیت معرفتی و سیاسی کلیسا مؤثر بودند. ترویج و اشاعه‌ی تساهل دینی، نیازمند به رسمیت شناختن سایر ادیان بود. از این تنوع و کثرت، ادیان دیگر و حقانیت آنها مطرح می‌شد. الهیات دئیستی بطریقی در صدد پاسخگویی به چنین مسائلی نیز بود. اما از دل همین الهیات دئیستی، شکاکیت هیوم و نقدهای کانت در فلسفه‌ی نظری آشکار شد. اصلی‌ترین مفهوم در دین، یعنی مفهوم خدا به چالش کشیده شد.<sup>(۱۱)</sup>

از این رو برخی چون اشلایر ماخر و اوتو و دیگر متالهین قرون ۱۸ و ۱۹ سعی کردند که دین را از ضربات سنگین که به الهیات بُرهانی توسط هیوم و کانت وارد آمده بود، برهانند. با پذیرش پیش فرض کانتی در مرزگذاری میان عقل و دین، دین و اخلاق، دین را به گونه‌ای دیگر مطرح ساختند که از گزند هر تیری مصون بماند. با طرح تجربه‌ی دینی توسط آنان، این امر تا حدودی تحقق یافت.

مفهوم تجربه‌ی دینی در قرون هیجدهم و نوزدهم تا به امروز را می‌توان همان امتناع از رویارویی با مدرنیته تلقی کرد. در قرون اولیه‌ی میلادی، یعنی زمانی که مسیحیت با فلسفه‌ی یونانی مواجه شد، مسیحیت نیز به چنین مشکلی دچار گردید. به همین دلیل، کسانی چون ترتولیان بر این باور بودند که معیارهای عقلانی و بشری باید کنار نهاده شود و به ایمان روی آورد. البته در دوران جدید نماینده‌ی چنین ایمان‌گرایی افراطی (Fideism) کی‌یرکگور متأله دانمارکی است. و این در حالی است که ایمان‌گرایی کی‌یرکگور مانند ترتولیان با این پرسش جدی مواجه است که در عالم واقع، گزینه‌های ایمانی متعددی اعم از توحیدی و غیر توحیدی فراروی انسان است اگر چنانچه ایمان جهش بدون سنجش عقلانی باشد پس باید به داخل کدامین دریای ایمان جهید؟<sup>(۱۲)</sup>

اشلایر ماخر (۱۸۳۴-۱۷۶۸) مدعی است که تجربه‌ی دینی، تجربه‌ی عقلی (intellectual) یا معرفتی (cognitive) نیست بلکه احساس اتکای مطلق و یکپارچه به مبدأ و قدرتی متمایز از جهان است. این تجربه‌ی شهودی اعتبارش قائم به ذات است و مستقل از مفاهیم اعتقادات می‌باشد. چون این تجربه، نوعی احساس (feeling) است و از حد تمایزات مفهومی، فراتر می‌رود، لذا نمی‌توانیم آن را توصیف کنیم. این تجربه، حسی و عاطفی (affective) است نه معرفتی. رودلف اوتو (۱۹۳۷-۱۸۶۹) متأثر از اشلایر ماخر معتقد است که باید قدیسیت خداوند را با چیزی فراتر از عقل مثلاً احساس دریابیم. اوتو، امر مینوی را در سه نوع احساس خاص متجلی می‌یابد: احساس وابستگی و تعلق (dependence)، احساس خوف دینی (یا خشیت awe) و احساس شوق (longing)<sup>(۱۳)</sup>

ویلیام جیمز نیز در خصوص تجارب عرفانی معتقد است که آنها چهار ویژگی مشترک دارند:

۱- وصف ناپذیری ۲- معرفت بخشی ۳- زود گذر بودن ۴- انفعالی بودن

مشکل اساسی و بنیادین در خصوص اینکه تجربه ی دینی را گوهر دین بدانیم ، آن است که در آن صورت باید تأملات فلسفی و کلامی را از نتایج و تبعات ثانوی تجربه بدانیم . اگر تجربه دینی در کار نباشد ، علوم الهی یا فلسفه ی دینی هم در کار نخواهد بود . این تحلیل خاص از تجربه دینی ، این معضل را پیش رو دارد که چگونه از طریق احساسات غیر معرفتی ، مدعیات صدق و کذب برداری که در الهیات و فلسفه دینی یافت می شوند را کسب می کند . اگر طبق نظر جیمز و قائلین به تجربه های دینی توصیف پذیر نیستند ، پس حقایق دینی چگونه از آن اخذ می شوند ؟ حتی اگر بکشیم ، چنین تجربه ای را به مساعدت تمثیل بازگویی کنیم ، باز هم از پیش فرض کرده ایم که می توانیم از بخشی از آن رخداد درک داشته باشیم . ضمناً ملاک برای تعیین تجربه ی دینی واقعی و راستین چیست ؟ هیکن تاریخ و گواهی آن را ملاک می داند همانطور که قبلاً گفتیم ، این ملاک پس از قرون متمادی مشخص می شوند و بنابراین ملاک قابل پذیرشی نیست .

استیفن کاتس (Steven Katz) مدعی است که هیچ تجربه ای وجود ندارد که بدون واسطه ی مفاهیم و اعتقادات حاصل شود . تمام تجربه ها از طریق اعتقادات و باورها و چارچوب مفهومی شخص تجربه گر شکل می یابند . حتی علم به نفس که بهترین نمونه ی تجربه شهودی است ، محصول استنتاج است . او می گوید ، تجربه ها از شرایط فرهنگی خاص فرد منتج می شوند و مجموعه ی کثیری از تجربه های متنوع وجود دارد . کاتس برای تحکیم این حکم به سنت دینی خود ( یعنی یهودیت ) استناد می کند :

” تمام این اعتقادات فرهنگی - اجتماعی ( آئین یهودیت ) و اعمال ملازم با آنها ... به وضوح بر نحوه نگرش عارف یهودی نسبت به جهان ، خدائی که خالق آن است ، نحوه تقرب به این خدا و ... تأثی می گذارند . به بیان دیگر سرتاسر زندگی عارف یهودی از بدو کودکی انباشته از تصاویر ، مفاهیم ، نمادها ، ارزشهای ایدئولوژیک و اعمال عبادی است . و دلیلی ندارد که فکر کنیم وی در حین تجربه ، از این قبیل امور فارغ می شود . بر عکس ، این تصاویر ، اعتقادات ، نمادها و شعایر از پیش معین می کنند که تجربه ای که وی طالب آن است ، کدام است ، و آنچه پس از تجربه به دست می آورد ، چگونه چیزی است “<sup>(۱۴)</sup>

طبق نظر کاتس اعتقادات دینی در شکل گیری تجربه ی دینی حائز اهمیت می باشند و بستری هستند که تجربه را قابل فهم می کنند . در این خصوص ، نقش شیخ و مرشد در سیر و سلوک عرفانی آشکار می شود زیرا او می داند که سالک را باید به چه طریقی رهنمون سازد و سالک باید در برابر او سراپا تسلیم باشد .

البته بسیاری انتقاداتی به آرای کاتس وارد می آورند و معتقدند که دیدگاه کاتس نمی تواند بعضی جنبه های اساسی تجربه ی عرفانی را تفسیر کند . عرفا مدعیند که به مرتبه ای نایل می شوند که در آن ، خود آگاهی و آگاهی نسبت به اعیان خارجی زائل می شود . به عنوان مثال از جوکی به وسیله ی تمرکز ، رفته رفته به سامادی (Samadhi) ، یعنی به نوعی تمرکز باطنی که در آن تمام محتوای آگاهی به نحو فراینده ای از میان می رود ،

می رسند. در آخرین مرتبه ی این حالت شهودی، گذشته، حال و آینده، همه در آگاهی محض وحدت می یابند.

اگر عرفا بتوانند به حالت آگاهی محض دست یابند، در آن صورت باید دیدگاه کاتس را مورد بازبینی قرار داد. البته باید توجه داشت، آگاهی بدون مضمون و محتوا می تواند مبنای استواری برای اعتقاد دینی باشد؟ گذشته از این، آیا این امر برای همگان میسر است؟

کثرت گرایانی چون هیک بر سر یک دو راهی قرار گرفته اند. از یک سو اگر ما هیچ تصور روشنی از خداوند و تجربه دینی نداشته باشیم و نتوانیم او را توصیف کنیم در آن صورت اعتقاد دینی، بیش از پیش به بی اعتقادی نزدیک و تقریباً از الحاد غیر قابل تمیز می شود. از سوی دیگر اگر بتوانیم از تجربه ی دینی و برخورد با خدا و امر متعالی سخن بگوئیم، پس می توان درباره ی صحت و سقم آن بحث اندیشید.<sup>(۱۵)</sup> همچنین باید دوباره متذکر شد که اکثر دینداران از نظر هیک روستائیان و بیسوادان هستند. چنین تجربه ای برای دینداران معیشت اندیش امکان پذیر است. سروش پس از بحث مفصل درباره پلورالیسم دینی و برخورد با امر متعالی با جان هیک به او می گوید:

پروفسور هیک! حرف هائی که ما زدیم درباره دینداری تجربت اندیش و معرفت اندیش بود آیا شما فکر می کنید توده ی مردم توانائی مواجهه ی مستقیم با امر بی صورت را دارند؟  
هیک: فکر نمی کنم، توده ی مردم باید از طریق کلیسا و نهادهای سنتی عمل کنند آنها نمی توانند، مستقیماً با امر متعالی مواجه شوند. اما برای نخبگان که شما آنها را معرفت اندیش و تجربت اندیش می نامید، راه های دیگری هست.<sup>(۱۶)</sup>

نخبگان که در طول تاریخ حتی در اوج تفکر انحصارگرایانه ی دینی، اعتقاد پلورالیستیکی نسبت به سایر اعتقادات داشته و دارند و به خاطر همین نگرش ها به الحاد و بی دینی متهم شده اند. توده ها هم که قدرت چنین کاری را نداشته و نخواهند داشت پس طبق نظر هیک فایده ی این پلورالیسم دینی چیست؟ توده ها که از طریق کلیسا و نهادهای سنتی دیندار می شوند پس مشخص نیست که مخاطب این پلورالیسم و تجربه ی دینی چیست؟!

هیک، گزاره های دینی را ابطال پذیر می داند. او با بهره گیری از پوپر در فلسفه ی علم، به این نتیجه رسیده است. اما با این تفاوت که ابطال نظریه های علمی برای پوپر در عالم ناسوت تحقق می یابد اما برای دیندار پیرو نظریه ی هیک، این امر به عالم ملکوت موکول می شود.<sup>(۱۷)</sup> او می گوید، می توانیم برای گزاره های دینی مبطل بالقوه بسازیم و برویم ببینیم در آخرت کارهایمان درست بوده است یا نه؟ طبق این نظر، فلسفه دین چیست؟ دیگر دین به چه کار آید و این همه اختلافات و منازعات را چرا دامن زنیم؟ اگر هر کس بتواند

تجربه ای دینی داشته باشد و در عین حال نتواند از صحت و سقم اعمالش با خبر باشد، به نظر می آید که بی دینی بهتر است.

در خاتمه باید خاطر نشان کرد که قصد نگارنده، این بود که دیدگاه پلورالیسم معرفتی و اینکه حقیقتی نیست و مشکلات پلورالیسم فرهنگی ارزشگذارانه یعنی قرار دادن هم عرض همه ی فرهنگها را بیان نماید. همانطور که در ابتدای مقاله ذکر شد، ریشه ی پلورالیسم معرفتی در نظریات پروتاگوراس و سوفسطائیان و در دوره ی جدید، فلسفه ی نیچه و پُست مدرن ها می باشد - قائل شدن به چنین نظریاتی معضلاتی را در بردارد البته منظورمان نیست که این بزرگان اندیشه را تحقیر کنیم زیرا آنان، تاریخ اندیشه ی بشری را هشدار داده اند که در دام یکسو نگری و مطلق گرایی نیفتد و هدف اصلی آنان، پیشگیری از یکسویه رفتن های افراطی است و علت ارائه چنین نظریاتی معلول شرایط فرهنگی و تاریخی خاص بوده زیرا هیچ کس نمی تواند اهل اندیشه باشد و بگوید حقیقتی در کار نیست. زیرا اگر چنین گوید و دنیا هیچ در هیچ باشد پس گفته ی خود او نیز مشمول آن می شود. اما اینکه بشر بدانجا رسد که دریابد حقیقت ساده نیست و از منظرهای متفاوت می توان به حقیقت نگریست، امری قابل ستایش است زیرا خود بخود، احترام به دگراندیشی و متفاوت اندیشی را در شخص برمی انگیزاند. دیدگاه پلورالیستیکی، مبتنی بر اینکه حقیقت نسبی است، ممدوح است و موجبات خضوع و خشوع را در فرد ایجاد می کند و از دام مطلق گرایی و تنگ نظری می رهااند. همچنین پلورالیسم فرهنگی منتج از این نگرش، احترام به عقاید و سایر فرهنگها را سبب می شود. انسانی که چنین نگرشی را اتخاذ کند، چون حقیقت را نسبی می داند، دچار غرور و نخوت نمی شود بدین مرام، حقیقت را جستجو نموده و موجبات رشد و تعالی برای خودش فراهم می کند از این رو است که به دیگر فرهنگها احترام می گذارد و آگاه است که برتری فرهنگی، معلول عوامل ژنتیکی و ارثی نیست بلکه معلول شرایط جغرافیائی و تاریخی می باشد. به قول لسینگ، مسئله ی اصلی، دست یافتن به حقیقت نیست، بلکه جستجوی حقیقت است. عدم توجه به این گونه پلورالیسم فرهنگی، موجبات "قوم مداری افراطی" را فراهم می سازد. اما توجه به چنین پلورالیسم فرهنگی، می تواند انسان را به قلیل رفیع و باشکوهی از مروت و انسانیت رهنمون سازد که "اغیار" را چون دوستان ببند.

ماه مه ۲۰۰۸

یادداشتها:

۱- داوری-رضا، فرهنگ، خرد، آزادی نشر ساقی ص ۱۲۵

۲- مجله مدرسه ۲ ص ۵۲

- ۳- همان ص ۶۱
- ۴- همان ص ۵۵
- ۵- همان ص ۵۵
- ۶- پترسون و دیگران ، عقل و اعتقاد دینی ، مترجمان احمد نراقی ، ابراهیم سلطانی طرح نو ص ۴۱۲
- ۷- مجله مدرسه ۲ ص ۵۷
- ۸- همان ص ۵۷
- ۹- همان ص ۵۴
- ۱۰- در این خصوص می توان به فلسفه روشنگری ، فصل ایده دین نوشته کاسیرر ترجمه یدالله موقن انتشارات نیلوفر مراجعه نمود .
- ۱۱- اطلاعات حکمت و معرفت خرداد ۸۵
- ۱۲- جستارهایی در کلام جدید برخی از نویسندگان انتشارات سمت ص ۱۴۲
- ۱۳- مأخذ ۶ ص ۴۲
- ۱۴- مأخذ ۶ ص ۴۵
- ۱۵- مأخذ ص ۴۵
- ۱۶- مجله مدرسه ۲ ص ۵۴
- ۱۷- روزنامه شرق ۳۰/۱۱/۸۵ ص ۱۸